

آشپز که دوتا شد

مرضیه تاجری

می خواستم بسازم
یک خانه از مقوّا
داداشم آمد از راه
فهمید فکر من را

گفتم که زرد باشد
دیوارش از چپ و راست
داداش کوچک امّا
رنگ بنفش می خواست

او سقف صاف می خواست
من سقف شیروانی
من شکل روستایی
او هم آپارتمانی

آن کاردستی آخر
در گوشه‌ای رها شد
مادر که دید خندید
گفت آشپز دوتا شد!



«آشپز که دوتا شد،
آتش یا شور می‌شه یا بی‌نمک!»

روی چتر من بیار

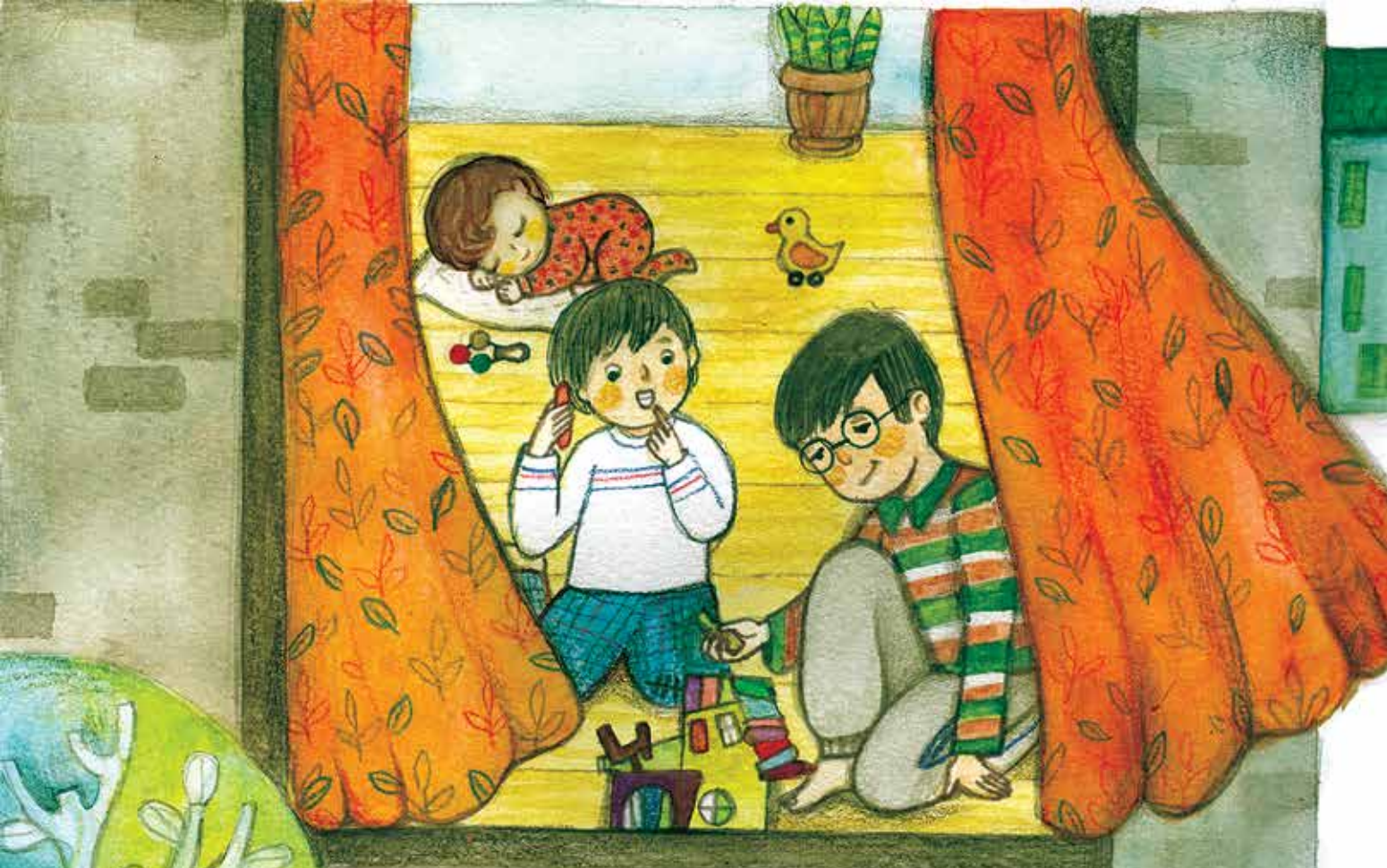
مریم زرنشان
تصویرگر: زهرا هاشمی پور

مشغول کار و کوششی
از صبح با جرّ جرّ جَرّت
هر شیشه را کردی خبر
با تقّ تقّ دست تَرّت

با مهربانی شسته‌ای
کوه و درخت و سنگ را
به به چه برقی می‌زند
بام و حیاط خانه‌ها!

چترم کمی خاکی شده
حالا که هستی گرم کار
لطفاً نرو یک ذره هم
بر روی چتر من بیار





گر به کنار حوض
هی این ور آن ور رفت
ماهی ولی هر بار
از دست او در رفت

گر به نشست و گفت
بدبویی ای ماهی
نه لقمه ای دلچسب
نه شام دلخواهی

پیف و پیف

عفت زینلی

« گربه دستش به نوشت نمی‌رسد،
می‌د: پیف پیف بومی‌ده! »

با پیف و پیف و پیف
فوری از آنجا رفت
ماهی به او خندید
پایین و بالا رفت

